

نمایش در قرون وسطی در کشورهای اروپا و مقایسه آن با نمایشهای مذهبی در ایران

(۵)

دکتر مهدی فروغ
رئیس هنرکده هنرهای دراماتیک

شیطان باز در صحنه ظاهر میشود و شکایت دارد که در فریب دادن ابراهیم توفیق نیافته است. با امید به اینکه بالاخره روزی در این کار موفق خواهد شد خارج میشود و صحنه نمایش به محلی که بفاصله سه روز مسافت از آنجا دورتر است تبدیل میشود. ابراهیم بچوپانان دستور میدهد که در این مدت که وی با اسحق به نقطه‌ای که بقول خودش «خداوند آنجا را به او نشان داده است» سفر میکند در همانجا باقی بمانند. باین ترتیب ابراهیم و اسحق عازم سفر میشوند و چوپانان در همانجا باقی میمانند.

مکالمات ایشان در این موقع دربارهٔ خلق و خو و صفات ابراهیم است و بعد یک آواز جمعی میخوانند. سپس هر یک بدرگاه خداوند تپایش میکنند که ابراهیم و اسحق را بلائمت باز گرداند. پس از صرف مدتی کوتاه صحنه باز عوض میشود. در این صحنه ابراهیم با اسحق که هنوز از قصد پدر خود آگاه نشده دربارهٔ قربانی کردن مشغول مذاکره میشوند. پدر که در آتش رنج و درد مسوزد باز بدرگاه خداوند مناجات میکند و امیدوار است که در آخرین دقائق مشیت الهی تغییر یابد و نور دیده‌اش از مرگ نجات یابد.

در این موقع بدون خیر و مقدمه باز صحنه عوض میشود و سارا ظاهر میگردد که در اندوهی عمیق فرورفته و ازدوری شوهر و پسرش زاری میکند. پس از این واقعه کوتاه باز صحنه به محل توقف ابراهیم عوض میشود. ابراهیم هنوز مشغول مناجات است. شیطان که تا اینجا فعالیت فوق العاده‌ای نشان نداده اظهار وجود میکند و خود را بقیافهٔ خداوند درمی‌آورد و به ابراهیم ظاهر میشود. وقایعی که در این صحنه از این پس رخ میدهد بسیار جالب و پرهیجان است. ابراهیم که صدای شیطان را بجای صدای خداوند میگیرد متحیر و ظنین میشود و میگوید:

چه؟ چه؟ آیا امکان دارد که اعمال و اوامر الهی
هر آینه باین شکل عجیب جلوه گر شود؟
آیا ممکن است حیل‌های در این کار باشد؟ خدائی که حتی تا امروز
بهر چه گفته عمل کرده است.
آیا ممکن است اکنون بخلاف گفته خود عمل کند؟ نه، نه،
ولی اگر او پسر مرا از من بگیرد
باید قبول کنیم که روی حرف خود استاده است.

ابراهیم از این فکر که ممکن است ارواح خبیث و شیطانی او را فریب داده باشند بخود می‌لرزد. این صحنه کوچک در حقیقت نقطهٔ اوج جزر و مد دراماتیک این داستان است. تماشاکنان تأثیر سوختن و دهشت و مهر پندری و شرمساری و تأسف ابراهیم را در قیافه و طرز رفتارش در مدتی



گوینده پیشگفتار در نمایشهای مذهبی شهر «اوبرامرگو»

بسیار کوتاه مشاهده کرده‌اند. در اینجا يك کشمکش درونی بسیار شدید تماشاکنان را در حال انتظار نگاه میدارد و با این صحنه نمایشنامه به نقطه شدت و حدت خود میرسد. بالاخره در نتیجه اراده ابراهیم باینکه فرمان خداوندی را بمرحله اجرا بگذارد شیطان شکست می‌خورد و از معرکه میگریزد.

در صحنه بعد تأثر است که عنصر مهم و پرهیجان داستان را تشکیل میدهد. ابراهیم برای نخستین بار مأموریتی را که خداوند به وی داده است به اسحاق فاش میسازد.

ابراهیم : ای فرزند من ، ای عسای پیری و تنها تکیه گاه من ،

ای دلبنده من ، ای عزیز من ، با یک دنیا خرسندی

آرزو دارم که هزاران بار جان خود را در آرام تو فدا کنم *فرهنگی*

ولی خداوند از من جز این میخواهد .

اسحاق :

افسوس پدرم ، من بتو التماس میکنم .

افسوس افسوس ، من هم زبانی لازم دارم و هم دستم *فرهنگی*

تا برای دفاع از خود در مقابل تو ایستادگی کنم .

آخر ببین ، ترا بحق آفرینش قسم میدهم اشکهای مرا ببین ،

من اکنون در مقابل تو نه میتوانم از خود دفاع بکنم

و نه میکنم ، من اسحاقم نه کس دیگر ،

بلی من اسحاقم ، تنها پسر تو از مادرم .

من پسر تو هستم که خودت بمن حیات بخشیدی

و اکنون میخواهی جان مرا با کارد از من بگیری ؟

با وجود این ، اگر چنین کنی بخاطر اطاعت از امر خداوند

من در کمال اطاعت بزانو درمی‌آیم و موافقت میکنم

رنج کشیدن در راه آنچه که خداوند و تو

لازم تصور میکنید سهل است و هر چه زودتر باید انجام بگیرد .
با همه اینها چه عملی ، چه رفتاری از من سرزده است
که باید ای خداوند بمرگ محکوم باشم ، ای خدای من جان مرا حفظ کن .

اسحق تسلیم میشود و برای قربانی شدن آماده است . از پدر و مادرش طلب عفو و بخشش میکند و چنان قلباً آماده مرگ میشود که شیطان از خجالت میگریزد . ابراهیم پس از یک مناجات دیگر نیروی خود را جمع میکند و آماده ذبح پسر خویش میشود . ولی هنگام عمل کارد از دستش می افتد . کارد را از روی زمین بر میدارد و مجدداً آماده کشتن پسر خویش میشود . در این موقع ناگهان فرشته رحمت نازل میشود و گوسفندی با خود می آورد و به ابراهیم تسلیم میکند که بجای اسحق ذبح شود و نیز رحمت خداوند را به ابراهیم که او را عزیز داشته و فرمایش را اطاعت کرده است بشارت میدهد و میگوید خداوند وعده داده است که فرزندان اسحق را از شماره ستاره های آسمان نیز بیشتر کند .

نمایشنامه در همین جا پایان میرسد و «ای لوگ»^۱ بدنبال آن می آید .
نسخه نمایشنامه ابراهیم و اسحق «بروم» از لحاظ شکل و قواره ، هم از نسخه «یزا»
و هم از تعزیه ابراهیم و اسمعیل ساده تر است . نمایشنامه باین صورت شروع میشود که ابراهیم در روی یک قطعه زمین مستوی بر فراز یک تپه بدرگاه الهی مشغول راز و نیاز است . در این ضمن اسحق نیز وارد میشود و در جوار او زانو بزمین میزند و به مناجات میپردازد . در قسمت بالای صحنه که در حقیقت بهشت را نشان میدهد خداوند دیده میشود که فرشتگان او را احاطه کرده اند . ابراهیم خداوند را بیاس برکت و نعمتی که به وی ارزانی داشته است ستایش میکند ، بخاطر سلامت و سعادت که به اسحق عطا فرموده است نیز پروردگار را میستاید . پس از این نیایش بدرگاه الهی پدر و پسر عازم خانه خویش میشوند . درین راه ابراهیم چندین بار عشق و علاقه خود را به پسرش اظهار میکند . در این موقع خداوند با احتشام تمام بطرف دیگر صحنه میرود در حالی که فرشتگان او را دنبال میکنند . پروردگار به فرشته ای میفرماید :

فروختن یوسف در بازار برده فروشان - نمایش مذهبی حضرت یوسف . از نمایشهای مذهبی



ای فرشته من ، بشتاب و راه خود درپیش گیر
و هم اکنون بر کر زمین عزیمت کن .

خداوند درحقیقت میخواهد ابراهیم را آزمایش کند که آیا درعشق و وفاداری اش باو مصفاست یا نه . باو دستور میدهد که پسرش اسحق را ذبح کند . پیام شوم به ابراهیم میرسد درحالی که همچنان به نماز و دعا مشغول است و اسحق درصحرا به گردش مشغول است . ابراهیم فرمان خداوندی را بدیده منت می پذیرد ولی درضمن برای نجات پسرخویش استغاثه میکند . حاضر است همه ثروت و مکت خود را در راه نجات پسرخویش تسلیم کند ولی پذیرفته نمیشود . دراین موقع سراغ اسحق میرود و او را بزانو درحال مناجات با خداوند میباید . درچنین روزی که برحسب رسم و عادت حیوانی را بدرگاه خدا قربانی میکنند چندان عجیب نیست که ابراهیم به اسحق بگوید :

این پشته هیزم را بر پشت نگاه بدار
تا من خودم آتش بیاورم .

اسحق دستور پدر را اطاعت میکند . هر دو نفر به «تپه رؤیا» که در آنجا باید اسحق قربانی شود عزیمت میکنند . اسحق از اضطراب پدرش متعجب میشود و همچنین از اینکه می بیند حیوانی برای قربانی همراه نیاورده درحیرت است . حتی دراین موقع هم ابراهیم جرات اینکه خیر شوم را بفرزند خود بدهد ندارد و درمقابل پرستهای اسحق میگوید که خداوند هر طور صلاح بداند حیوانی برای قربانی کردن ما خواهد فرستاد . ولی پس از يك مكالمه ممتد و تأثر انگیز بین ابراهیم و اسحق معلوم میشود که مشیت خداوند بر این قرار گرفته است که خود او قربانی شود . فوری تسلیم میشود و از پدر خود تمنا میکند که اول از سر تقصیرات او بگذرد و بعد او را ذبح کند .

يك مكالمه رقت انگیز و مؤثر دیگر صورت میگیرد و پدر و فرزند از یکدیگر خداحافظی میکنند . اسحق سفارش مادر خود را به پدرش میکند و از گناهایی که ممکن است احیاناً مرتکب شده باشد لظیر پوزش میطلبد . ابراهیم بدرخواست اسحق چشمان فرزند را می بندد و يك بار دیگر بدرگاه خداوند مناجات میکند و اسحق با التماس درخواست میکند که بیش از این تأخیر روا ندارد و کار او را تمام کند . بالاخره ابراهیم شمشیر خود را میکند و آماده زدن ضربت است که فرشته با يك گوسفند فرامیرسد و او را از کشتن اسحق ممانعت میکند و میگوید : «برو و از این گوسفند برای قربانی استفاده کن و فرزند خویش را آزاد ساز» .
پدر و فرزند هر دو از خوشحالی در پوست نمیکنند . اسحق گوسفند را میگیرد و ترد پدر میبرد و آتش می افروزد و ابراهیم عمل قربانی را انجام میدهد . دراین موقع خداوند دوباره بر وی ظاهر میشود و او را غریق رحمت خویش میسازد و وعده میدهد که تعداد فرزندان او را افزایش دهد . پس از خارج شدن خداوند ابراهیم و اسحق عازم خانه خویش میشوند . بمحض خارج شدن آنها از صحنه يك آموزگار برای قرائت قطعه خاتمه یا مقطع^۱ که قسمت نهائی نمایشنامه است بروی صحنه می آید .

۱ - در نمایشهای قدیم معمول بود که هر نمایش يك پیشگفتار Prologue و يك گفتار نهائی یا پسگفتار Epilogue داشت و عبارت بود از گفتاری که عموماً شعر و توسط یکی از بازیگران در روی صحنه برای تماشاگران بیان میشد . بیان کننده این دو قطعه گاهی در لباس بازی ظاهر میشد و گاهی در لباس خودش ولی در هر دو مورد ناپند یا سخنگوی نویسنده نمایشنامه بود . این کار مخصوصاً در سده هفدهم در انگلیس بی اندازه رواج گرفت ولی بتدریج از رونق افتاد و در اواخر سده هجدهم بکلی متروک شد و امروزه بندرت عمل میشود . گاهی در نمایشهایی که بخاطر جشن بخصوصی برگزار میکنند ممکن است عمل کنند . در قطعه نهائی یا مقطع شاعر ممکن است داستان را خلاصه و یا تفسیر کند . به نمایشنامه «سن ژرژ» نوشته برنارد شو رجوع شود .